

صفحه دوم شناسنامه را بموقع پرکنید

گذشت آن زمان که وقتی پشت لب‌های پسر سبز می‌شد، پدر زیر چشمی نگاهش می‌کرد و در دل می‌گفت: کدام دختر فامیل و همسایه مناسب است تا عروس من شود؟



گذشت آن زمان که وقتی پشت لب‌های پسر سبز می‌شد، پدر زیر چشمی نگاهش می‌کرد و در دل می‌گفت: کدام دختر فامیل و همسایه مناسب است تا عروس من شود؟ حالا دیگر دخترها تا قد می‌کشند و بزرگ می‌شوند مادرشان نگران نمی‌شود که دیر شد و هنوز نمی‌داند چگونه یک کدبانوی خوب باشد. نکند او را برای زندگی آینده‌اش آماده نکرده‌ام!

این روزها دختران و پسران می‌توانند جوانی کنند و دنبال آرزوها و ایده‌آل‌هایشان بروند تا وقتی حس کنند دیگر دیر شده و باید صفحه دوم شناسنامه‌شان پر شود.

به حرف‌های مینو یکی از همسن و سالان خودتان توجه کنید: «مادربزرگم می‌گفت، روز عروسی برای آن که نگذاشته بودند عروسک‌هایش را با خودش ببرد، کلی گریه کرده بود. آخر هنوز فکر می‌کرد عروسی و لباس عروس هم نوعی خاله بازی است.

پدربزرگم هم تعریف می‌کرد که قبل از آن که صدایش دورگه شود پدرش او را به بازار برد و حرفه خودش را به او آموخت تا بتواند نان آور زندگی شود.

اما من امسال برای دکترا آماده می‌شوم و اگر موفق شوم و بتوانم دانشجوی دکترا شوم، شاید به ازدواج به عنوان یکی از گزینه‌های روی میز فکر کنم.

برادرم هم هنوز درس می‌خواند و خرج تحصیلش با پدرم هست چه برسد به این که بخواهد نان آور کسی باشد. من فکر می‌کنم قدیمی‌ها زودتر از زمانی که باید دکمه شروع زندگی را می‌زدند و همه چیز برایشان جدی می‌شد. این را در یک مهمانی برایم تعریف کرد وقتی یکی از بزرگ‌ترها به او گفت که تا کی می‌خواهد درس بخواند، دیگر باید به فکر ازدواج باشد، اما مینو خیلی راحت گفت: کارهای مهم تری برای زندگی دارد و ازدواج دیر نمی‌شود.

حرف‌های او مرا پرتاب کرد به چند سال آینده به بچه‌هایی که در اواخر دهه سوم زندگی پدر و مادرشان به دنیا می‌آیند، تک‌فرزند خواهند بود و خیلی زود باید پدر و مادر مسن‌شان را مراقبت کنند البته اگر به خانه سالمندان نسیارند. احساس کردم وارد یک زمان دیگر شده‌ام، مثل وقتی در فیلم‌ها فردی با ماشین زمان حرکت می‌کند و جایی می‌رود که برایش غریبه است.

دختران و پسرانی که سال‌ها بعد از ورود به دنیای جوانی همچنان مجرد هستند، درس می‌خوانند، کار می‌کنند، تفریح می‌کنند و وقتی صحبت از ازدواج می‌شود با نیشخندی آنهایی را که چنین کرده‌اند را به تمسخر می‌گیرند. از طرفی باز هم با ماشین زمان به روزگاری می‌روم که عروس‌ها هنوز خودشان عروسک بازی می‌کردند و هنوز نمی‌دانستند ازدواج یعنی چه! آنها خیلی زود بچه می‌آوردند و در پستوی شب بیداری‌ها برای بی‌خوابی فرزند خودشان قد می‌کشیدند و بزرگ می‌شدند.

یاد یک ضرب‌المثل قدیمی می‌افتم: نه به این شوری شور نه به آن بی‌نمکی. بعضی از این ضرب‌المثل‌ها چقدر به دل می‌نشیند و انگار لمس می‌شود، مثل همین مزه شور و بی‌نمکی که در سن ازدواج و تشکیل خانواده در چند دهه به چشم می‌خورد.

نمی‌خواهم بگویم باید زود ازدواج کرد و زیر بار مسئولیت رفت، اما خوب است شما اگر در سن و سالی هستید که باید تشکیل خانواده بدهید یک علامت سوال مقابل تصمیم‌تان برای ازدواج نکردن و انتخاب زندگی بدون حلقه، البته منظوری حلقه ازدواج است، بگذارید. ازدواج، مراسم خواستگاری، بله برون، مهریه، جهاز و بوق بوق‌های ماشین عروس نیست. ازدواج، همان همراهی همیشگی با شریکی است که باید آرامش را در زندگی بیشتر کند و مانند کوهنوردی که با یک همراه خوب و راه بلد می‌تواند به دل سخت‌ترین راه‌ها بزند، ازدواج یعنی دلت قرص و سرت سلامت که یکی هست که برای تو سختی‌های راه را شیرین می‌کند.

من فکر می‌کنم همانقدر که در ازدواج‌های نارس و کال لذت همسری گم می‌شد در ازدواج‌های زیادی رسیده هم لذت همراهی کم می‌شود.

باید فکری به حال سن ازدواج کرد. نمی‌خواهم منکر مشکلات اقتصادی شوم، اما فکر می‌کنم تنها راهی که می‌تواند یک سن ازدواج معتدل را رقم بزند تغییر نگرش خود شما جوانان به همراهی برای زندگی است.

نتیجه‌گیری اخلاقی وجود ندارد، فقط کمی فکر کنید که شاید ازدواج دیر باعث می‌شود دکمه شروع زندگی را دیر بزنید.

ندا داوودی - چار دیواری